

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و استقرایی

منصوره تبریزی*

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۲

تاریخ پذیرش: ۹۱/۴/۵

چکیده

روش تحلیل محتوا یکی از روش‌های رایج در تحقیقات اجتماعی است. طی دهه‌های اخیر، گونه‌های گوناگونی از تحلیل محتوا به وجود آمده‌اند که می‌کوشند اصول این روش را در ترکیب با مفروضات انواع رویکردهای نظری به کار گیرند. با وجود چنین تنوعی، این پرسش قابل طرح است که چگونه می‌توان نوعی دسته‌بندی از روش تحلیل محتوا ارائه داد؟ آیا تقسیم تحلیل محتوا به دو گونه کمی و کیفی می‌تواند تنوعات موجود در این عرصه را پوشش دهد؟ بهره‌گیری از منطق‌های پژوهشی، پاسخی برای این دست پرسش‌ها فراهم می‌سازد. منطق مستتر در گونه‌های گوناگون تحلیل محتوا، بویژه از نوع تحلیل محتوای کیفی، می‌تواند به عنوان محوری برای شناخت تشابه‌ها و همچنین تمایزها در نظر گرفته شود. بر این اساس، دو منطق استقرا

* دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی. mansooreh_t@yahoo.com

و قیاس، مبین اصول فکری هدایت کننده انواع گونه‌های تحلیل محتوای کیفی هستند و به تنهایی و یا در ترکیب با یکدیگر می‌توانند مسیر حرکت در این روش را تعیین کنند. آنچه در این مقاله آمده است تلاشی برای ارائه یک صورت‌بندی کلی از تحلیل محتوای کیفی است که با متمایز کردن آن از نوع کمی، آغاز می‌شود و به شناخت جایگاه دو منطقی پژوهشی استقرا و قیاس در تحلیل محتوای کیفی و همچنین نحوه کاربرد آن‌ها در فرایند تحقیق منجر می‌گردد.

واژه‌های کلیدی: تحلیل محتوای کیفی، تحلیل محتوای کمی، منطقی

استقرا، منطقی قیاس، رویکرد تلفیقی

مقدمه

روش تحلیل محتوا یکی از روش‌های تحقیقی است که از گذشته‌ای نسبتاً دور مورد استفاده قرار گرفته و امروزه در علوم اجتماعی و خارج از آن، کاربرد فراوانی یافته است. این روش در ساده‌ترین شکل، به بیرون کشیدن مفاهیم مورد نیاز پژوهش از متن مورد مطالعه می‌پردازد؛ مفاهیمی که در قالب مقولاتی منظم، سامان می‌یابند. روش تحلیل محتوا بر این فرض بنا شده است که با تحلیل پیام‌های زبانی می‌توان به کشف معانی، اولویت‌ها، نگرش‌ها، شیوه‌های درک و سازمان یافتگی جهان دست یافت (Wilkinson & Birmingham, 2003: 68). این روش، انعطاف‌پذیری بسیار بالایی دارد و همین ویژگی، آن را برای استفاده در شرایط کاملاً متغیر و متفاوت، مهیا ساخته است. امکانات گسترده‌ای که برای تحقیق در روش تحلیل محتوا وجود دارد مرهون تغییراتی است که این روش تحقیقی در طول زمان پذیرفته است. با این وجود، به دلیل نبود تعریف واحد و چارچوب یکنواخت برای استفاده از این روش، هنوز هم کاربرد آن با ابهامات و پرسش‌هایی روبه‌رو است. امروزه در حیطه روش تحلیل محتوا، شاخه‌های متعددی وجود دارد که مشترکات و یا تفاوت‌های آن‌ها کاملاً روشن نیست. در نتیجه، با وجود

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۰۷

کارهای مطالعاتی بسیاری که در فرایند خود، از این روش سود برده‌اند، در زمینه مطالعات نظری عام‌تری که بتوانند با نگاه از بیرون، اصول این رویکردهای گوناگون را در قالب یک کل، بررسی و مقایسه کنند، کاستی‌هایی به چشم می‌خورد. همین امر، منشأ شکل‌گیری ایده این نوشتار بوده است. از آن‌جا که فهم و استفاده صحیح از هر روش، جز با شناخت بنیان‌های فکری آن میسر نمی‌شود، کوشش شده است با گذر از تنوعات ظاهری و با حرکت به گام پیشین، نوعی جمع‌بندی از این عرصه به دست داده شود (به همین دلیل ممکن است این بحث، اندکی انتزاعی و نظری بنمایاند که البته با روح بحث، سازگار است). به نظر می‌رسد وقوف به این دیدگاه جامع می‌تواند به محقق نوپا در رهایی از سردرگمی میان گونه‌های گوناگون روش تحلیل محتوا یاری رساند تا بتواند ایستگاه روش‌شناختی خود را در این عرصه پهناور شناسایی کند.

در راه دستیابی به این نگاه فراگیر در حیطه روش تحلیل محتوای کیفی، گویاترین نقطه آغاز را منطقات پژوهشی مستتر در گونه‌های گوناگون این روش یافتیم. از نگاه این پژوهش، یکی از مهم‌ترین موضوعات اثرگذار بر هر رهیافت خاص در تحلیل محتوا (و در سایر روش‌ها)، منطق پژوهشی مستتر در آن است. دو منطق بنیادی استقرا و قیاس که حرکت از کل به جزء و بالعکس را بنیان خود قرار داده‌اند، اساس بسیاری از گونه‌های روش تحلیل محتوا را به سان دیگر رهیافت‌های پژوهشی پی‌ریزی کرده‌اند؛ امری که گاه آشکارا به آن اشاره شده و یا پنهان مانده است (البته این، یک تقسیم‌بندی نظری است و به معنای سلطه تمام و کمال این منطقات بر یک فعالیت پژوهشی نیست. در طول مقاله از امکان ترکیب این دو که سرنوشت واقعی بیشتر تحقیقات علمی است سخن خواهیم گفت). با در نظر گرفتن این مؤلفه اثرگذار، مقاله حاضر کوشیده است با توجه به منطق پژوهشی مستتر در روش تحلیل محتوا و با تأکید بر روش تحلیل محتوای کیفی، نوعی جمع‌بندی از شاخه‌های گوناگون این روش صورت داده و به پرسش‌هایی از این دست، پاسخ گوید:

-پیشینه روش تحلیل محتوای کیفی چیست و این روش چگونه از روش تحلیل محتوای کمی متمایز می‌شود؟
-دو منطق استقرا و قیاس، چگونه بر روش تحلیل محتوای کیفی اثر می‌گذارند و نحوه انجام پژوهش تحت تأثیر این دو منطق چگونه خواهد بود؟
-آیا روش‌های تحلیل محتوای متأثر از استقرا و قیاس کاملاً جدا از یکدیگر عمل می‌کنند و یا امکان تلفیق میان این دو وجود دارد؟

تاریخچه تحلیل محتوا

سابقه استفاده از تحلیل محتوا را می‌توان در اشکال ساده‌تری از آن که در قرن ۱۹ برای تفسیر پیام‌های انجیل، تحلیل روزنامه‌ها و مجلات و حتی تحلیل خواب‌ها از سوی فروید به کار می‌رفت جستجو کرد (Kohlbacher, 2006: 3). تحلیل محتوا به عنوان تکنیکی تحلیلی، در اوایل قرن ۲۰ و در حوزه ارتباطات، رواج چشمگیری یافت. این روش که عمدتاً برای فهم پیام‌های رسانه‌ای به کار می‌رفت تحلیل نظام‌مند داده‌های متنی رسانه‌های جمعی، نظیر رادیو و روزنامه‌ها را مد نظر داشت (Mayring, 2003: 266). تمرکز بر منابع مکتوب و جستجوی محتوای آشکار با تکیه بر روش‌های کمی، از ویژگی‌های تحلیل محتوا در این عصر به شمار می‌آیند. با گذشت زمان، این روش به تدریج از انحصار ارتباطات خارج شد و از سوی حوزه‌هایی چون زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ مورد توجه قرار گرفت و از مفروضات اساسی آنان تأثیر پذیرفت. طی قرن گذشته، تعریف تحلیل محتوا، تکنیک‌های به کار رفته در آن و حوزه‌های بهره‌مند از آن، تغییرات فراوانی را شاهد بوده‌اند. امروزه تحلیل محتوا در حوزه‌های متفاوتی چون ارتباطات، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، پزشکی، سلامت و... مورد استفاده قرار می‌گیرد. این روش همچنین قادر است علاوه بر منابع نوشتاری، هرگونه متن به معنای عام آن (text)، نظیر داده‌های کلامی، تصویری، چاپی و الکترونیکی را که ممکن

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۰۹

است از روایت‌ها، مصاحبه‌ها، پرسش‌های پیمایشی باز، مشاهده و اسناد به دست آمده باشد، مورد تحلیل قرار دهد (Hsiu-Fang & Shannon, 2005: 1277). مراجعه به این متون ممکن است با هدف کشف محتوای آشکار و یا پنهان متن صورت گیرد. محتوای پنهان، معانی مستتر در داده‌هاست که در شنیدن و خواندن اولیه، مشهود نیستند. توجه به محتوای پنهان، بیش از هر چیز، مرهون رواج فنون تحقیق کیفی در این روش است؛ تا جایی که برخی، تحلیل محتوای کمی را معادل تحلیل محتوای آشکار و تحلیل محتوای کیفی را با تحلیل محتوای پنهان، یکسان دانسته‌اند.

اگرچه ارائه مسیری یک بعدی از تحولات روشی تحلیل محتوا چندان دقیق به نظر نمی‌رسد، اما تلویحاً می‌توان چنین تحولی را با حرکت از روش کمی به کیفی، همگام دانست. قرار دادن روش‌های تحقیقی در قالب روش‌های دوگانه کمی و کیفی، یکی از تقسیم‌بندی‌های رایج است. در نظر گرفتن این دو روش به عنوان دو حوزه کاملاً مجزا، اگرچه با انتقادات و ابهاماتی رو به رو است و بسیاری، از امکان تلفیق این دو سخن گفته‌اند، اما در این جا، به عنوان یک تقسیم‌بندی رایج و کاربردی، مورد استفاده قرار گرفته است. در این مقاله، روش کیفی، نه به عنوان بدیل روش کمی، که در مقام روشی که شناخته می‌شود برخی ویژگی‌ها در آن برجسته‌ترند. در ادامه، با توجه به تأکید بر صفت کیفی در عنوان این نوشتار، لازم به نظر می‌رسد که روش تحلیل محتوای کیفی و ویژگی‌های آن با جزئیات بیشتری به بحث گذاشته شود.

روش تحلیل محتوا در آغاز عمدتاً بر کمیت تأکید داشت و به شمارش فراوانی حضور یک واحد تحلیلی، مانند یک واژه، یک اصطلاح و (در اشکال پیشرفته‌تر) یک مضمون در متن می‌پرداخت. داده‌های گردآوری شده از این طریق که عمدتاً به پیام‌های رسانه‌ای معطوف بودند، مورد تجزیه و تحلیل آماری قرار می‌گرفتند. این عمل بر این فرض بنیان نهاده شده بود که فراوانی بیشتر یک واحد، نشانگر اهمیت و جایگاه آن، در متن مورد نظر است. این شیوه تفکر، به تدریج تغییر کرد و بخش‌هایی از آن مورد اصلاح

و بازبینی قرار گرفت. برلسون و لازارسفلد^۱ (دو جامعه‌شناس آمریکایی) اولین کسانی بودند که این روش را به عنوان یک تکنیک تحلیلی مستقل به کار گرفتند (Hollowey, 1977: 37). کتاب برلسون با عنوان "تحلیل محتوا در تحقیق ارتباطی" (۱۹۵۲) اولین کتابی بود که به تفصیل به بیان اهداف و روش‌های تحلیل محتوا می‌پرداخت (Kohlbacher, 2006). برلسون در این کتاب، تحلیل محتوا را شیوه توصیف عینی، کمی و نظام‌مند محتوای آشکار ارتباطات تعریف کرده است (Berelson, 1971: 15). وی با انتقاد از کاستی‌های موجود در روش رایج تحلیل محتوا تا آن زمان، کدگذاری دقیق داده‌های بصری و زبانی به منظور پردازش آماری و توجه به عینیت را در صدر اهداف این روش قرار داده است (Giles, 2002: 198). با این حال، کتاب مذکور هنوز بر وجود یک سنت کمی در روش تحلیل محتوا صحنه می‌گذاشت.

شاید بتوان اولین حرکت به سمت تحلیل محتوای کیفی را در مقاله کراکاوئر^۲ با عنوان "چالش تحلیل محتوای کیفی" (۱۹۵۲) جستجو کرد. این مقاله که نوعی واکنش به کتاب برلسون به شمار می‌رفت، مناقشه‌ای بر سر استراتژی‌های کاربردی در تحلیل محتوا در دهه ۵۰ میلادی به راه انداخت (Kohlbacher, 2006). کراکاوئر در این مقاله، روش تحلیل محتوای کیفی را به رسمیت شناخت و با بیان ضعف‌های موجود در روش کمی، ضرورت ایجاد نسخه‌ای انسان‌گرایانه، هرمنیوتیکی و کیفی از تحلیل محتوا را خاطر نشان کرد (Jensen & Jankowski, 2002: 121). از نگاه کراکاوئر، تأکید بر شیوه‌های کمی، به کاهش دقت تحقیق منجر می‌شود و این دست روش‌ها بر مبنای طیف‌های از پیش تعیین‌شده‌ای عمل می‌کنند که در یک مسیر خطی با واقعیت مواجه می‌شوند؛ در حالی که در واقعیت روابط، متغیرها بسیار پیچیده است و روش کمی رایج نمی‌تواند تنوع یک پدیده را روشن کند. از سوی دیگر، این مفروض در روش کیفی که آن را تنها شیوه قابل اتکا و نظام‌مند و عینی برای تحلیل می‌داند چندان قابل پذیرش نیست. نکته دیگری که

1. Bernard Berelson & Paul Lazarsfeld
2. Siegfried Kracauer

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۱۱

وی در راستای اثبات آن می‌کوشد این است که تحقیق ارتباطی، تنها زمانی می‌تواند موثرترین نتایج را به دست دهد که از دستاوردهای تحقیق کیفی متناسب با ویژگی‌های این روش، سود جوید (Kracauer, 1952).

این انتقادات اگرچه صرفاً بعد نظری داشت و تکنیک‌های عملی برای انجام تحلیل محتوای کیفی ارائه نمی‌کرد، اما زمینه را برای تمرکز بیشتر محققان بعدی بر این روش فراهم آورد. مطالبی که کراکاوئر و دیگران برای نقد روش کمی و ترویج روش کیفی در تحلیل محتوا بیان کرده‌اند، بدون شک متأثر از فضای گسترده‌تری بود که در آن، گرایش‌های نوظهوری به روش‌های کیفی سربرآورده بود. گفتنی است که تحول در روش تحلیل محتوا، جدا از تحولات سایر روش‌های تحقیقی صورت نگرفته است. روشن است داعیه‌ها و پیش‌فرض‌های حاکم بر روش تحلیل محتوای کیفی، از بنیان‌های نظری حاکم بر روش تحقیق کیفی به طور عام تأثیر پذیرفته است. از این رو، لازم به نظر می‌رسد تمایزات تحلیل محتوای کمی و کیفی، در دل تمایزات روش‌های تحقیق کمی و کیفی، و نه جدا از آن، مورد توجه قرار گیرد.

روش تحقیق کمی و کیفی در تحلیل محتوا

واژه "تحقیق کیفی"، به مجموعه گسترده و متنوعی از روش‌ها اطلاق می‌شود. پیچیدگی و گستردگی روش‌ها، فنون، مفروضات، اصطلاحات و مفاهیمی که ذیل این واژه قرار می‌گیرند، دستیابی به تعریف و فهم دقیقی از آن را مشکل کرده است. با این حال، تمام روش‌های تحقیق کیفی، بر بنیان‌های فکری مشترکی بنا شده و این دست روش‌ها با نگاه از درون، بر فهم شیوه‌ای که انسان‌ها جهان اطرافشان را درک می‌کنند متمرکز شده‌اند و به دنبال فهم واقعیت اجتماعی، احساسات، رفتارها و تجارب، از نگاه کنشگران، فرهنگ‌ها و گروه‌ها هستند (Hollowey & Wheeler, 1996: 2).

روش‌های کمی و کیفی، صرفاً یک تمایز روش‌شناختی، یعنی انتخاب بین شیوه‌های نمونه‌گیری، جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها نیست، بلکه تفاوت در بنیان‌های فکری

و فلسفی آنهاست که مرزهایی را میان این دو شیوه ترسیم کرده است. ایده‌هایی که درباره جهان و خصلت علم در دو تحقیق کمی و کیفی موجود است عمدتاً با دو پارادایم مسلط پوزیتیویستی^۱ و تفسیری^۲ همسو دانسته شده است. علوم اجتماعی در قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ تحت تأثیر اندیشه پوزیتیویستی حاکم بر علوم طبیعی، در جستجوی مطالعه و استخراج قواعد قابل تعمیم در کنش‌های انسانی بود. در این نگاه تجربه علمی، اعمال کنترل و فراهم کردن پیش‌بینی پذیری بخشی از تحقیق علمی و کشف روابط علی بهترین دستاورد آن محسوب می‌شود. آزمون فرضیه و حرکت از نظریه به داده مسیر تحقیق در این پارادایم را تعیین می‌کند. روش‌های کمی که از قابلیت سنجش داده‌های شمارش‌پذیر برخوردارند و از تحلیل آماری برای ارائه نتایج خود سود می‌جویند بهترین ابزار برای کسب این اهداف محسوب می‌شوند.

در دهه ۱۹۶۰، نگاه پوزیتیویستی به علم، هم از سوی دانشمندان علوم طبیعی و هم از سوی محققان علوم اجتماعی مورد نقد واقع شد؛ تا جایی که برخی از یک چرخش پارادایمی سخن گفته‌اند (Ibid: 5). پارادایم تفسیری که یکی از ارکان این جریان نقد است، در فلسفه دیلتای، جامعه‌شناسی وبر و روان‌شناسی اجتماعی مید ریشه دارد. استنباط‌ها و انتظارات از پارادایم تفسیری، متفاوت است و گاه صرفاً به عنوان ابزاری جهت اصلاح نگاه جزمی به علوم انسانی در نظر گرفته شده است.^۳ در این پارادایم که از حوزه‌هایی چون فلسفه، تاریخ و مردم‌شناسی تأثیر پذیرفته، این نکته مورد تأکید قرار

1. positivism
2. interpretivism

۳- یکی از بنیان‌های پارادایم تفسیری، مفهوم تفهم وبر است. وی معتقد است که تفهم، بدیلی برای پوزیتیویسم نیست، بلکه اصلاح‌کننده کاربست مکانیکی این روش است. تفهم، زمینه نگاه از درون را در تحقیق کیفی فراهم کرده است. منظور از تفهم یا درون فهمی این است که محقق، خود را به جای عاملان قرار می‌دهد تا از منظر آنان، عمل تاریخی یا اجتماعی را درک کند (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۳۵-۳۳۲).

گرفته است که واقعیت اجتماعی، متأثر از ذهن سازندگان آن بوده و جدا از عناصر گوناگونی که در شکل‌گیری آن دخالت داشته‌اند قابل شناسایی نیست. در نتیجه، روش‌های کمی رایج که داده‌ها را از بستر ظهورشان، جدا کرده و در معرض آزمون‌های آماری قرار می‌دهند نمی‌توانند آن‌گونه که مایلند واقعیت را در جهان انسانی و در قالب الگوهای تکرار شونده، مطالعه و کشف کنند. از منظر روش‌های کیفی، ویژگی‌های روش کمی، از جمله کنترل شرایط، مورد نقد قرار می‌گیرد؛ زیرا این کار، موضوع مورد مطالعه را از بافت ظهورش منفک کرده و پیچیدگی‌های واقعی ناشی از تأثیرگذاری عوامل گوناگون بر یکدیگر را نادیده می‌گیرد. از نگاه این دست روش‌ها، مشارکت و تفسیر محقق، بخشی از فرایند تحقیق محسوب می‌شود، از این رو، عینیت و بی‌طرفی مطلوب در روش‌های کمی نیز کاملاً محقق نخواهند شد. این موضوع در رابطه با ویژگی تکرارپذیری نیز صادق است؛ زیرا عناصر سازنده فضای خاص هر تحقیق، نظیر زمان، مکان و افراد، قابل تکرار نیستند. نکته دیگر این که با در نظر داشتن احتمال تأثیر دیدگاه‌های پیشینی بر درک محقق از واقعیت، روش‌های کیفی می‌کوشند با کمترین مفروضات ذهنی به موضوع مطالعه نزدیک شوند و از درون، به کشف روابط حاکم بر موضوع نایل آیند. در نتیجه، این دست تحقیقات، عمدتاً به کشف و توصیف و نه تبیین می‌انجامند و در آنها رویکرد استقرایی بر رویکرد قیاسی تفوق می‌یابد. انجام روش‌های کیفی، بسیار مشکل‌تر از روش‌های کمی است؛ زیرا این روش‌ها کمتر استاندارد شده و از قواعد دقیقی پیروی نمی‌کنند. هر تحقیق، ویژگی‌های خاص خود را دارد و نتایج هر تحقیق نیز به مهارت‌ها، بینش، سبک و توانایی محقق وابسته است (Elo & Kingas, 2007: 113). در واقع، روش‌های تحقیق کیفی با در نظر داشتن این شرایط، حرکتی پویا به عمق و در یک گستره محدود را بر شناخت سطحی در محدوده‌ای وسیع ترجیح می‌دهند.

دو گونه متفاوت تحلیل محتوای کمی و کیفی نیز متأثر از همین مفروضات بنیادی، شکل گرفته و بسط یافته‌اند. از آن‌جا که تحلیل محتوا به دنبال شناخت معانی مستتر در

یک متن است، در شکل ساده‌ای از تحلیل محتوای کمی، تعدادی مقوله، از پیش تنظیم شده و با مراجعه به داده‌ها، نسبت به شمارش مواردی از متن که در آن مقوله خاص قرار می‌گیرند اقدام می‌شود. این شیوه تحقیق که به دنبال فهم محتوای آشکار پیام است عمدتاً در یک فرایند خطی دنبال می‌شود و مسیر مشخصی را از مرور نظریه تا ساخت مقوله، نمونه‌گیری، جمع‌آوری داده، تحلیل و تفسیر آن دنبال می‌کند. امروزه با استفاده از برنامه‌های رایانه‌ای، بسیاری از این اهداف، برآورده شده، و نقش محقق صرفاً به ساخت دستورالعمل تحقیق و تحلیل و تفسیر داده‌ها فروکاسته شده است (Alteid, 1987: 65).

روش تحلیل محتوای کمی همچون سایر روش‌های تحقیق کمی، از بسیاری جهات مورد نقد واقع شده و زمینه را برای گسترش گرایش کیفی آن فراهم کرده است. برای نمونه، این روش با جدا کردن و شمارش اجزای متن، آن را از بدنه اصلی متن که در آن معنا یافته‌اند منفک می‌کند؛ در نتیجه، اجزای متن به شیوه‌ای مجزا و نه در ارتباط با یکدیگر مورد تحلیل قرار می‌گیرند. این در حالی است که از منظر بینش کیفی، شناخت واقعیت جز با درک آن به مثابه یک کل واحد و به هم پیوسته، ممکن نمی‌شود. همچنین فهم معانی مستتر در پیام‌ها تنها با گذر از سطح و با رسوخ به معانی پنهانی که در پس اجزای متن نهفته‌اند میسر خواهد شد. در نتیجه، جستجوی محتوای آشکار متن صرفاً شناختی سطحی از موضوع به دست خواهد داد. در تحلیل محتوای کیفی، با در نظر داشتن این کاستی‌ها محقق فعالانه وارد فرایند تحقیق می‌شود و به درک موضوع تحقیق، با در نظر گرفتن بافت ارتباطی که موضوع مطالعه در آن ریشه دارد (نظیر نیت مؤلف و زمینه فرهنگی موضوع)، ویژگی‌های متن (مانند بافت غیرزبانی، نشانه شناختی، دستوری و...)، ویژگی‌های گروه هدف و دریافت‌کنندگان اقدام می‌کند (Mayring, 2003: 267). مسیر حرکت در تحلیل محتوای کیفی عمدتاً از متن به سمت بیرون کشیدن مقولات و سپس ایجاد مدل‌ها و نقشه‌های مفهومی است. از این رو، کاربرد بیشتر منطق استقرا در آن، پذیرفته شده است (Elo&Kingas, 2007: 107). با در نظر گرفتن این دست ویژگی‌ها، تعریف‌های گوناگونی از روش تحلیل محتوای کیفی ارائه شده است. برای

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۱۵

مثال سیوفانگ و شنون، تحلیل محتوا را یک روش تحقیقی برای تفسیر ذهنی محتوای متون می‌دانند که از طریق فرایند طبقه‌بندی منظم مضامین یا الگوهای کدگذاری شده عمل می‌کند (Hsiu-Fang & Shannon, 2005: 1279). مایرینگ نیز این روش را فرایند تحلیل کنترل شده، روشمند و تجربی متون در بافت خاص خودشان می‌داند که قدم به قدم به شکل‌گیری یک مدل نظری نزدیک می‌شود (Mayring, 2000: 2).

به طور مشخص و موجز می‌توان تمایزات ذیل را میان روش تحلیل محتوای کمی و کیفی قائل شد:

- عرصه‌های تحقیقی که تحلیل محتوای کمی و کیفی از آن برخاسته‌اند متفاوت است. تحلیل محتوای کمی، به شکل گسترده‌ای در ارتباطات به کار گرفته شده و بیشتر متوجه شمارش عناصر آشکار متن بوده است. این ویژگی تحلیل محتوای کمی، به دلیل نادیده گرفتن معانی پنهان در متن، مورد انتقاد قرار می‌گرفت. در مقابل، تحلیل محتوای کیفی اساساً در مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی به کار رفته و بیشتر به پیام‌های مستتر در متن می‌پردازد.

- اتکای فلسفی روش تحلیل محتوای کیفی بر پارادایم‌های تفسیری-برساختی و اتکای رویکردهای کمی بر اندیشه عین‌گرا نقطه آغاز تمایز این دو رویکرد است (محمدپور، ۱۳۹۰: ص ۱۱۰).

- این دو روش در فرایند انجام پژوهش عمدتاً از تکنیک‌های نمونه‌گیری متفاوتی استفاده می‌کنند. در رویکرد کمی، نمونه‌گیری به صورت تصادفی و یا سایر صورت‌های احتمالی انجام می‌شود. اما در رویکرد کیفی نمونه‌ها غالباً به صورت هدفمند انتخاب می‌شوند تا بتوان به پاسخ پرسش‌های تحقیق دست یافت.

- نتایج حاصل از این دو نیز متفاوت است. روش کمی، به تولید داده‌های عددی و تحلیل آماری این داده‌ها منجر می‌شود. اما نتیجه تحلیل کیفی، ارائه نوعی توصیف و یا سنخ‌شناسی از معانی مستتر در یک متن است (Zhang & Wildemuth, 2009: 2 ; Neuendorf, 2002: 52).

- برای روش تحلیل محتوای کیفی در برابر روش کمی، سطح بالاتری از انعطاف‌پذیری و خلاقیت قائل شده‌اند که به‌سان دیگر طرح‌های کیفی، از مسیر مارپیچی، غیرخطی و فاقد فرمت خاص عبور می‌کند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۱۱۰).

- تمایز نهایی که در این پژوهش، مورد بازبینی قرار می‌گیرد، بحث درباره سیطره دو منطق قیاس و استقرا بر تحقیق کمی و کیفی است. تحقیق کمی معمولاً تحقیقی قیاسی دانسته می‌شود، فرایندی که از نظریه‌ها، آغاز و به آزمون فرضیه با رجوع به داده‌ها منجر می‌شود. حال آن‌که تحلیل محتوای کیفی عمدتاً استقرایی شمرده می‌شود که با مراجعه مستقیم به داده‌ها می‌کوشد به نوعی جمع‌بندی نظری از آنها دست پیدا کند. آنچه در ادامه این مقاله می‌آید حکایت از آن دارد که تمایز اخیر، تمایزی کامل و معتبر نیست و تحلیل محتوای کیفی نیز می‌تواند از قیاس، بهره‌گیرد و با آن پیوند خورد.

با وجود تخصیص یافتن این ویژگی‌ها به دو طیف گسترده تحلیل محتوای کمی و کیفی، امروزه با گرایش‌های دیگری ذیل عنوان تحلیل محتوا مواجه می‌شویم که با هیچ یک از این دو، تطبیق کاملی نداشته و تمایز روش‌شناختی مشخصی از یکدیگر ندارند. این امر بدان معناست که گرایش‌های گوناگونی که ذیل این روش وجود دارد از یکدیگر متمایز نشده‌اند و از یک منظر واحد درک نمی‌شوند. گرایش‌ها و دیدگاه‌های فکری گوناگون که برای تحقیقات خود از این روش سود جستند، با توجه به بنیان‌های فکری و معرفتی خود، صورت‌هایی از تحلیل محتوا را پرورانده‌اند که گاه با وجود تشابه در عنوان، از اصول و مبانی کاملاً متفاوتی پیروی می‌کنند و گاه با وجود تفاوت اسمی، از یک رهیافت واحد سخن می‌گویند. مواجهه با اصطلاحاتی چون تحلیل محتوای مفهومی و رابطه‌ای^۱ (Wilkinson & Birmingham, 2003)، تحلیل محتوای مردم‌نگارانه^۲ (Alteid, 1987)، تحلیل محتوای متعارف، هدایت شده و تجمعی^۳ (Hsiu & Shannon,)

-
1. conceptual & relational content analysis
 2. ethnographic content analysis
 3. conventional, directed & summative content analysis

2005)، تحلیل محتوای مضمونی^۱ و... به معنای وجود گرایش‌هایی کاملاً متفاوت در تحلیل محتوا نیست. تمرکز صرف و نگاه از درون به یکی از این روش‌ها تنها روشن کننده یک بعد از این روش فراگیر بوده و نمی‌تواند ارتباط آن را با سایر گرایش‌های متداول در این روش تحقیقی بیان کند. از این‌رو، برای دستیابی به نگاه جامعی که کلیتی از تحلیل محتوا را در خود داشته باشد، کنار زدن تفاوت‌های ظاهری و دستیابی به بنیادهای منطقی هدایت‌کننده گرایش‌های گوناگون این روش، امری ضروری به نظر می‌رسد. توجه این پژوهش بر کاربرد استقرا و قیاس در تحلیل محتوای کیفی به عنوان دو منطق پژوهشی، در حقیقت جستجوی مسیری است که بتواند میان این روش‌های به ظاهر پراکنده پیوند برقرار کند؛ زیرا به نظر می‌رسد بیشتر این روش‌ها آگاهانه و یا ناآگاهانه، روش تحقیقی خود را بر یک یا تلفیقی از این دو منطق استوار کرده‌اند. همان‌گونه که گفته شد استقرا و قیاس، دو منطق فکری هستند و نه دو روش تحقیقی و از این رو، نمی‌توان از هیچ یک از گرایش‌های رایج در تحلیل محتوا انتظار داشت که به طور صد در صد با هر یک از این دو، انطباق داشته و یا آشکارا از آنها صحبت کرده باشند. به اعتقاد نورمن بلیکی، انتخاب یک راهبرد پژوهشی، نوع طرح پژوهش پذیرفته شده را تعیین نمی‌کند. با این که برخی از راهبردها به انواع خاصی از پژوهش‌ها مربوط می‌شوند، اما هیچ‌گونه ارتباط ضروری میان آنها وجود ندارد. هر یک از منطق‌های پژوهشی را می‌توان با استفاده از طرح‌های پژوهشی گوناگون به کار گرفت (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۶۵). با در نظر داشتن این مهم، به سراغ بحث استقرا و قیاس در تحلیل محتوا می‌رویم؛ با وقوف به این امر که هیچ یک از این چارچوب‌ها در فرایند پژوهش، کاربرست دقیق و واحدی نخواهند داشت. پیش از وارد شدن به کاربرد دو منطق استقرا و قیاس در روش تحلیل محتوای کیفی، لازم است نگاه سریعی به معانی و اهمیت این دو منطق در تاریخ علم داشته باشیم.

استقرا و قیاس

بحث از استقرا و قیاس، قدمتی به طول تاریخ علم دارد. در زمینه صحت و سقم داعیه‌های این دو نگاه و اعتبار دانشی که از طریق هر یک از آنها تولید می‌شود همواره بحث‌های فراوانی وجود داشته است. اگرچه باور صرف و همه‌جانبه به هر یک از این دو، کمتر مورد قبول و پذیرش بوده است، اما اعتبار و ارزش هر کدام در راه تولید علم و معرفت از سوی اندیشمندانی، مورد تأیید و از سوی برخی دیگر، مورد نقد قرار گرفته است. در هر حال، پذیرش و پای‌بندی به این دو منطق و یا سایر منطق‌هایی که در نقد این دو ظهور کرده‌اند، زمینه‌هایی را برای حرکت محققین فراهم آورده که از اساس با یکدیگر متفاوت هستند.^۱ این تفاوت‌ها شامل تفاوت در مفروضات هستی‌شناختی، نقاط شروع، مراحل انجام، استفاده از مفاهیم و نظریه‌ها، شیوه‌های تبیین و درک و جایگاه پیامدها و اثرات می‌شود (بلیکی، ۱۳۸۹: ۸۴).

رهیافت‌های استقرا و قیاس در شکل ناب خود، هر دو به حرکت خطی و یک جهتی قائل هستند. منطق استقرایی، از جزء به کل و از داده‌های تجربی به سمت نظریه حرکت می‌کند و منطق قیاسی به عکس، از کل به جزء و از نظریه به سمت تجربه و مشاهده. منطق استقرا بر این اصل استوار است که می‌توان با مشاهده و تفکر دقیق پیرامون الگوهای تکرار شونده آن، به کشف قواعد حاکم بر یک عرصه خاص نائل آمد. بیکن و میل^۲ از جمله اندیشمندانی بودند که به اصالت این منطق اعتقاد داشتند و بسط تجربه از این طریق را راهی مناسب برای ارائه قوانین همگانی می‌دانستند. منطق استقرایی و کارآمدی تکرار مشاهده در جهت تولید قوانین علمی، از بسیاری جهات مورد نقد قرار گرفته است. مهم‌ترین نقد در این زمینه که متوجه تحقیقات اجتماعی با بنیان استقرایی نیز

۱- بلیکی در کتاب "استراتژی‌های پژوهش اجتماعی" از دو منطق استفهامی و پسکاوای نیز سخن می‌گوید که در پاسخ به کاستی‌های دو منطق سنتی استقرا و قیاس شکل گرفته‌اند.

2. Bacon & Mill

می‌شود، بحث تعمیم‌دهی نتایج حاصل از مشاهدات محدود به سایر عرصه‌های مشابه است. دیگر این که این شیوه استدلال، بیشتر در راه توصیف یک پدیده به کار می‌آید و نمی‌تواند روابط علی آن را با دیگر پدیده‌ها تبیین کند. اثرگذاری ناگزیر زمینه‌های نظری پیشین بر ادراک محقق از مشاهداتش، یکی دیگر از انتقاداتی است که به دعاوی استقراگرایی صرف وارد می‌شود (چالمرز، ۱۳۸۹: ۵۰-۴۵).

بر خلاف رویکرد استقرایی که از دل مشاهدات مشابه به دنبال قواعد عام می‌گردد، رویکرد قیاسی، راه توسعه علم را از مسیر ابطال نظریه‌های پیشین دنبال می‌کند. در این معنا، آزمون نظریه‌های پیشین در شرایط جدید مناسب‌ترین راه برای انجام تحقیقات علمی است. پوپر^۱ که نام او با ابطال‌گرایی^۲ همراه است، ابطال‌پذیری یک نظریه و دوام آن در بوت‌آزمون‌های گوناگون را راهی برای اثبات و تقویت آن نظریه و همچنین ابطال آن را برای ظهور سایر دیدگاه‌های نظری، راهگشا می‌داند. البته قیاس‌گرایی صرف نیز مورد نقد قرار گرفته است. یکی از این انتقادات، به وابستگی متقابل قیاس به استقرا بازمی‌گردد. به این شکل که تحقیق قیاسی نیز برای رد یا پذیرش، به مشاهدات خرد متکی است که این، همان اساس استقراست (بلیکی، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۸۷).

آنچه گفته شد، بنیان‌های ابتدایی منطق قیاسی و استقرایی را مد نظر دارد و این، به معنای نادیده گرفتن صورت‌های پیچیده‌تری که از این دو منطق شکل گرفته‌اند، عدم امکان تلفیق این دو و حرکت از یکی به دیگری در فرایند تحقیق نیست.

یکی دیگر از منطق‌های پژوهشی که جا دارد در این جا به آن اشاره کنیم رویکرد استفهامی^۳ است. این رویکرد بر عناصری دست می‌گذارد که در نگاه منطق‌های پژوهشی قیاسی و استقرایی خام چندان مهم شمرده نمی‌شوند و آن معانی، تفسیرها، انگیزش‌ها و مقاصدی است که مردم در زندگی روزانه خود دنبال می‌کنند و به رفتار آنها جهت می‌دهد. به همین دلیل، استفهام به علوم اجتماعی تعلق دارد و از منظر آن، وظیفه

1. Popper
2. falsificationism
3. abductive

دانشمند اجتماعی این است که این ابعاد درونی را کشف و وصف کند و از تحمیل نگاه بیرونی به آن بپرهیزد (بلیکی، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۵۲). این استراتژی پژوهشی، واقعیت اجتماعی را همچون برساخته اجتماعی کنشگران اجتماعی تلقی می‌کند بنابراین، در این رهیافت، فرایند تحقیق علمی به دنبال برساختن نظریه‌ای است که در فعالیت‌های روزانه و یا در معانی و زبان کنشگران اجتماعی ریشه دارد و این کار در دو سطح توصیف فعالیت‌های انسانی و مشتق کردن مقوله‌ها و مفاهیمی که شالوده فهم مسأله مورد نظر باشند انجام می‌پذیرد (همان: ۱۵۶).

اگرچه تمرکز بر این منطق پژوهشی جزو اهداف پژوهش حاضر نیست، اما در بخش‌هایی از مقاله نشان خواهیم داد که رهیافت استفهامی چندان از اهداف روش تحلیل محتوای کیفی دور نبوده و می‌تواند در ترکیب با دو منطق مورد تأکید ما، یعنی استقرا و قیاس، به کار آید.

استقرا و قیاس در تحلیل محتوای کیفی

همان‌گونه که اشاره شد، گرایش روش‌های کیفی برای فهم موضوع تحقیق از درون و میل به حداقل رساندن اثرات دیدگاه‌های از پیش موجود بر نتایج تحقیق، زمینه‌ساز رواج رهیافت استقرایی در این دست تحقیقات هستند؛ تا آن‌جا که بسیاری، روش‌های کیفی را صرفاً استقرایی دانسته‌اند. اگر چه چنین فرایندی می‌تواند توصیف‌گر بخشی از فعالیت‌های انجام گرفته در حیطه تحلیل محتوای کیفی باشد، اما معرف همه ابعاد آن نیست. استقرای صرف در تحلیل محتوا، کارایی کمتری دارد و تحقیقاتی با تمرکز بر این رویکرد نیز در بخش‌هایی با نظریه‌ها و دیدگاه‌های بیرونی پیوند می‌خورند. همچنین در جایی که در جریان استقرا، محقق به درون فهمی و حرکت به لایه‌های عمیق موضوع حرکت می‌کند از استقرای خام، دور شده و به نوعی با استفهام پیوند می‌یابد. با تأکید بر جهت حرکت رد فرایند تحقیق می‌توان گفت که در همه انواع تحلیل محتوای کیفی،

نوعی حرکت از استقرا به قیاس و یا عکس آن صورت می‌گیرد که ممکن است در یکی از مراحل تعریف موضوع تحقیق، ساخت چارچوب مقوله‌بندی، پرورش و گسترش مقوله‌ها، جمع‌بندی و تحلیل نتایج و یا در کل تحقیق، شواهد آن مشاهده شود که این خود، نشان از حضور رویکرد ابدکتیو در جریان‌های تحقیقی دارد.

در به کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی نام فیلیپ مایرینگ^۱ جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. اثر وی در رابطه با پیامدهای اجتماعی- روانی بیکاری که در دهه ۸۰ انجام شد، اولین ادبیات استاندارد و روشمند در این زمینه محسوب می‌شود و بسیاری از کارهایی که در این زمینه وجود دارند به نحوی از روش او الهام گرفته‌اند (Kohlbacher, 2006: 9). در مقالات و آثاری که مایرینگ در راستای توصیف روش تحلیل محتوای کیفی نگاشته است سه رویکرد برای روش تحلیل محتوا پیشنهاد شده است: نخست رویکردی که در آن محقق با حفظ ساختار متن می‌کوشد داده‌ها را تا جای ممکن خلاصه کند، دوم رویکردی که محقق در عین خلاصه کردن به سطحی از تفسیر دست می‌زند، و در نهایت رویکردی که در آن کوشیده می‌شود ساختار حاکم بر متن بیرون کشیده شود (Kohlbacher, 2006: 10). مایرینگ برای تحقق اهداف بیان شده، دو رویکرد متمایز استقرایی و قیاسی را پیشنهاد می‌کند که با توجه به موضوع تحقیق و ادبیات موجود یکی از این دو رویکرد پی گرفته می‌شوند (Mayring, 2003). سیوفانگ و شنون نیز در مقاله "سه رویکرد به تحلیل محتوای کیفی" سه رهیافت اصلی از این روش را با عناوین تحلیل محتوای متعارف، هدایت شده و تجمعی از یکدیگر متمایز کرده‌اند (Hsiu-Fang & Shannon, 2005: 1278). در این سه رویکرد، سطوح گوناگونی از استقرا و قیاس، با یکدیگر ترکیب شده‌اند. در رویکرد اول و دوم، به ترتیب شاهد سلطه بیشتر رهیافت استقرا و قیاس هستیم. رویکرد سوم، ویژگی‌های خاصی دارد که روش کمی و کیفی را با یکدیگر ادغام می‌کند. در ادامه این مقاله می‌کوشیم با بهره‌گیری از این تقسیم‌بندی‌ها و سایر اسناد موجود در این حوزه، تصویری از تحلیل محتوای کیفی را که

1. Phillip Mayring

هر یک از این دو منطق بر آن تفوق دارد ترسیم کرده، ویژگی‌های خاص آن را یادآور شویم.

برای انجام این هدف، در نظر گرفتن تأثیرات دو منطق مذکور بر هر یک از مراحل گوناگون انجام پژوهش، امری ضروری است. محققین گوناگون، پیرامون مراحل انجام تحلیل محتوای کیفی و یا هر نوع تحقیق کیفی، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. یکی از این تقسیم‌بندی‌ها که در این جا مورد استفاده قرار گرفته است، سه مرحله آماده‌سازی، سازماندهی و گزارش را در این نوع تحقیق از هم تفکیک می‌کند. در هر دو رویکرد استقرایی و قیاسی گذر، از این سه مرحله ضروری است و تنها شکل انجام آن متفاوت خواهد بود (Elo & Kyngas, 2007: 109). مرحله آماده‌سازی در هر دو رویکرد استقرایی و قیاسی، مشترک است و به انتخاب موضوع تحقیق و انتخاب واحدهای تحلیل بازمی‌گردد. تصمیم‌گیری میان پرداختن به معانی پنهان و یا آشکار در متن نیز می‌تواند در این مرحله دارای اهمیت باشد. با توجه به موضوع تحقیق، محقق در مرحله آماده‌سازی تصمیم می‌گیرد که طی فرایند تحقیق، به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهد: چه کسی می‌گوید؟ چرا این واقعه رخ داده است؟ در چه زمانی رخ داده است؟ چه چیزی رخ داده است؟ چرا رخ داده است؟ پس از فراهم آوردن این مقدمات می‌توان به سازماندهی اطلاعات و سپس ارائه گزارش تحقیق پرداخت که بر مبنای تفوق رویکرد قیاسی و استقرایی، دو جهت‌گیری متفاوت را دنبال می‌کند. دو بخش پی‌آیند که با عناوین استقرا و قیاس در تحلیل محتوای کیفی مشخص شده‌اند مراحل سازماندهی و ارائه گزارش در تحقیق را مد نظر دارند.

الف) استقرا در تحلیل محتوای کیفی

استفاده از رویکرد استقرایی که از آن با عنوان تحلیل محتوای متعارف هم نام برده شده است، بیشتر زمانی ضرورت می‌یابد که اطلاعات کافی درباره یک پدیده وجود

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۲۳

ندارد و محقق می‌خواهد دانش زمینه‌ای لازم را در این خصوص فراهم کند. این شیوه تحلیل محتوا بیشتر به دنبال تقلیل اطلاعات و ارائه توصیفی دقیق پیرامون یک موضوع است. در این جا هدف تحقیق استقرایی، کمک به پدید آمدن یافته‌های تحقیق از طریق توجه به مضامین مسلط و متداول در داده‌هاست (Thomas, 2006: 2). این امر بدان معناست که محقق با رجوع به داده‌های مورد مطالعه، به تدریج آنها را خلاصه می‌کند تا در نهایت به اصلی‌ترین مفاهیم و مضامین مرتبط با موضوع تحقیق دست پیدا کند. در واقع، تحلیل محتوای کیفی با رویکرد استقرایی، دستیابی به اهداف پی‌آیند را دنبال می‌کند:

- تبدیل اطلاعات متنی گسترده به مطالب خلاصه و چکیده، و استخراج اصلی‌ترین مضامین موجود در آن.

- ایجاد ارتباط دقیق و روشن میان پرسش‌های تحقیقی و یافته‌های به دست آمده.

- ایجاد یک مدل یا نظریه پیرامون ساختار متن مورد مطالعه و یا کشف فرایندهایی

که در متن مستتر است (ibid).

از این منظر، تحلیل محتوای کیفی، از داده‌های متنی پراکنده حرکت می‌کند و با بیرون کشیدن مفاهیم مستتر در آن، به تدریج به سطوح انتزاعی‌تری از متن دست می‌یابد. دستیابی به یک مدل یا چارچوب نظری که نظم‌های نهفته و الگوهای تکرارشونده در متن را نشان دهد، می‌تواند پایان‌بخش تحقیق باشد.

در این روش اگر اطلاعات تحقیق بر مبنای مصاحبه جمع‌آوری شوند نیازمند طرح سوالات باز و یا نیمه استاندارد هستیم تا پاسخ‌گو بتواند به راحتی دیدگاه‌های خود را در این خصوص، بیان و احتمالاً زمینه‌های جدیدی را پیرامون موضوع مورد تحقیق روشن کند. متن این مصاحبه‌ها و یا سایر متون مورد مطالعه، اساس و آغاز فرایند تحلیل محتوای استقرایی را شکل می‌دهند. محقق در بدو امر به این متون مراجعه می‌کند و بارها و بارها به مطالعه آنها می‌پردازد.

سازماندهی اطلاعات: مرحله سازماندهی اطلاعات در این شیوه، از کدگذاری اطلاعات آغاز می‌شود. محقق با توجه به محتوای آشکار و یا پنهان مستتر در هر واحد، مفاهیم گویایی را بدان اطلاق می‌کند. این مرحله که مرحله کدگذاری اولیه است تغییرناپذیر نبوده و با گذشت زمان و با مطالعه بیشتر می‌توان به اصلاح مفاهیم و مضمون‌های استخراج شده اقدام کرد. با مرور کدهای به دست آمده می‌توان به کدهایی دست یافت که با عناوین گوناگون تکرار شده و بیش از یک مفهوم را پوشش می‌دهند. جمع‌آوری کدهای مشابه در کنار هم، زمینه ایجاد مقولات مستتر در متن را فراهم می‌آورد.

بحث از مقولات و نحوه شکل‌گیری و سازماندهی آنها از مهم‌ترین مباحث این روش است و می‌تواند به عنوان مبدا تمایزات موجود میان دو رویکرد قالب مدنظر این نوشتار، یعنی قیاسی و استقرایی، در نظر گرفته شود. در رویکرد استقرایی، مقولات زائیده متن هستند و برای سازماندهی مفاهیم و مضامین در قالب مجموعه‌های معنادار به کار می‌روند. بحث ساخت مقولات در این روش، از ظرافت و دقت بسیار بالایی برخوردار است؛ زیرا هر مقوله، مرزی میان آنچه هست و نیست می‌کشد. در انتخاب مقولات باید دو بعد همگرایی و واگرایی همزمان مد نظر محقق قرار گیرند؛ یعنی عناصر داخلی هر مقوله، از شباهت معناداری برخوردار بوده و میان دو مقوله مجزا تفاوت‌های قابل درکی وجود داشته باشد. از این رو، برای توجیه حضور هر مقوله باید در فرایند تحقیق محدودیت‌ها و خصوصیات آن توضیح داده شوند. از آنجا که مقولات، معرف اصول حاکم بر متن هستند لازم است تا حد ممکن به لحاظ معنایی به متن نزدیک باشند تا انحراف کمتری در دستاوردهای تحقیق صورت بگیرد.

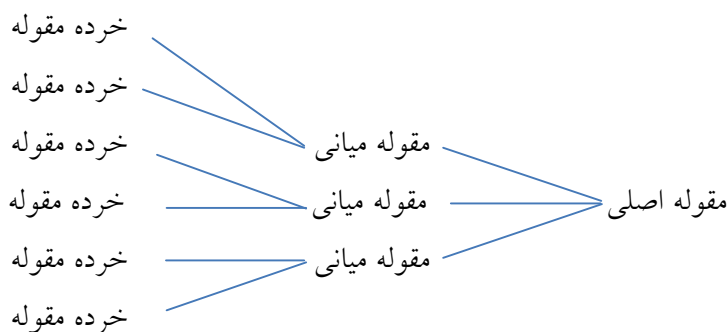
در مورد انتخاب نام مقولات استقرایی، دو شیوه اصلی پیشنهاد شده است. در شیوه اول، محقق با استفاده از مفاهیم حساس هر حوزه، عناوینی را به مقولات اطلاق می‌کند. بر این مبنا، پژوهشگری که این روش را به‌عنوان شیوه تحقیق برگزیده است، کار خود را با مفهومی آغاز می‌کند که به‌طور کلی و با سهل‌انگاری تعریف شده است و سپس دست

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۲۵

به پالایش دقیق معانی می‌زند. این مفهوم متعلق به پژوهشگر است، هرچند از مردمی که تحت مطالعه هستند کمک‌هایی گرفته شود. مبدا مفاهیم حساس، پیشینه تحقیقی و دانش نظری است که محقق در ذهن دارد و از این راه، چشم‌اندازهایی به روی وی گشوده می‌شود که در طول تحقیق، راهنمای وی خواهند بود (Patton, 1990: 456).

در شیوه دوم، تحلیل محتوای استقرایی که به رویکرد استنفهامی نزدیک می‌شود باید از اصطلاحات و عناوینی که خود مردم برای نامیدن جهانشان از آنها استفاده می‌کنند بهره برد. زبان هر مردمی، حاوی فرایندهای شناختی است که مختص آنان بوده و تنها در پس واژه‌ها و اصطلاحات خاص آنان معنای حقیقی خود را می‌یابد. از این رو، اطلاق نام مقولات بیرون از یک بافت خاص ممکن است به تحمیل اندیشه‌هایی بیانجامد که با واقعیت موضوع سازگار نیست (Patton, 1990: 454-455). چارچوب نظری این تفکر را می‌توان در گرایش‌هایی چون مردم‌نگاری^۱، و ایده‌های روشی آن را در تحلیل محتوای مردم‌نگارانه یافت (Altaid, 1987).

در فرایند تحلیل محتوای مبتنی بر استقرا، کدگذاری اولیه و جمع کردن کدهای مشابه زیر یک مقوله واحد، به ایجاد ۱۰ تا ۱۵ مقوله اولیه منجر می‌شود. در مراحل بعدی تحقیق این مقولات نیز با یکدیگر مقایسه می‌شوند و تعدادی از آنها که نزدیکی بیشتری دارند، زیر مجموعه مقولات عام‌تری قرار می‌گیرند (شکل ۱). هر یک از این مقولات میانی، معرف یک بخش یا طبقه خاص از موضوع تحقیق است. این مقولات می‌توانند در ارتباط با هم قرار گیرند و در سطح بالاتری از انتزاع، زیر یک مقوله اصلی جمع شوند. رابطه مقولات میانی می‌تواند در قالب یک شبکه باز، رابطه سلسله مراتبی، ترتیب زمانی، و یا شبکه علی، تنظیم شود (Thomas, 2006: 4).



شکل ۱- تقسیم‌بندی مقولات در تحلیل محتوای استقرایی

تشخیص و مطالعه مقولات به عنوان عناصر مرتبط به هم و نه مجزا، از جمله ویژگی‌هایی است که می‌تواند میان دو نوع بینش کمی و کیفی، تمایز ایجاد کند، تا جایی که نوعی از تحلیل محتوا که بر کیفیت بیشتری تأکید دارد با عنوان تحلیل محتوای ارتباطی شناخته شده است. این روش، بر هدف کشف روابط عناصر متنی در تحقیق کیفی متمرکز است و علاوه بر شناخت مضامین مستتر در متن، به کشف روابط میان آنها توجه نشان می‌دهد. با نگرش به این روش معانی کلمات، گزاره‌ها و مفاهیم، نه به صورت مجزا که در ارتباط با هم، روشن خواهد شد و لغات و مفاهیم، به عنوان نمادهایی نگریسته می‌شوند که تنها در ارتباط با دیگر نمادهای موجود در متن، واجد معنا می‌شوند (Wilkinson & Birmingham, 2003: 77).

گزارش تحقیق: در بخش پایانی این دست تحقیقات، یافته‌های برخاسته از متن، ارائه و تفسیر می‌شوند. در این جا می‌توان از داده‌های نظری موجود برای بررسی نتایج تحقیق و یا مقایسه با آن سود برد و این می‌تواند به عنوان نوعی گذر به منطق قیاسی در بخش گزارش تحقیق در نظر گرفته شود. بخش‌هایی از متون مورد مطالعه نیز می‌توانند برای مستند کردن یافته‌های تحقیقی مورد استفاده قرار گیرند (Hsieu-Fang & Shannon, 2005: 1278-1281 & Elo & Kyngas, 2007: 109-111).

نقد رهیافت استقرا در تحلیل محتوای کیفی: یکی از بحث‌هایی که می‌تواند تفوق استقرا بر تحلیل محتوا را به چالش بکشد پرسش از مرزهایی است که میان این روش و سایر روش‌ها با رویکرد مشابه کشیده می‌شود. این موضوع که روش تحلیل محتوای استقرایی، تمایز روشنی با روش‌هایی مانند "نظریه مبنایی"^۱ ندارد، گاه به عنوان یک نقد به این رویکرد مطرح شده است. در پاسخ به این پرسش باید گفت که تلاش برای تعریف حوزه کاملاً متفاوتی از تحلیل محتوای استقرایی - که آن را از دیگر روش‌ها جدا کند - نتایج دقیقی در برنخواهد داشت؛ زیرا این روش از اولین روش‌های کیفی است و زمانی مطرح شده است که سایر روش‌های پدیدارشناختی و یا روش نظریه مبنایی، رشد چندانی نداشتند (Hollowey, 1977: 35). تحلیل محتوای استقرایی، گاهی به عنوان صورت ساده‌تری از روش نظریه مبنایی نیز در نظر گرفته شده است؛ شیوه‌ای که در مرحله‌ای از ساخت مفاهیم و مقولات، متوقف شده و همانند روش نظریه مبنایی، دستیابی به بالاترین سطح انتزاع را جستجو نمی‌کند. به همین دلیل، گاه تحقیقات ابتدایی‌تری که با استفاده از روش نظریه مبنایی صورت گرفته‌اند، به تحلیل محتوا بودن متهم می‌شوند (Giles, 2002: 198). این روش (تحلیل محتوای استقرایی) به جای جستجو برای دستیابی به یک نظریه اصلی، ساخت یک مدل یا توسعه مفهومی را دنبال می‌کند (Hsieu-Fang & Shannon, 2005: 1278-1281). تمایز دیگری که میان این دو روش قائل شده‌اند، موضوع مقایسه دائمی^۲، یعنی مقایسه همیشگی یک مورد در یک مقوله با سایر موارد است که از ویژگی‌های روش نظریه مبنایی محسوب می‌شود. تأکید بر این ویژگی موجب می‌شود که محقق به جای پی‌گیری یک رهیافت خطی در تحقیق، مرتباً به بازبینی داده‌های پیشین بر مبنای یافته‌های جدید دست بزند. این ویژگی در تحلیل محتوا مورد تأکید کمتری قرار گرفته است و در صورت حضور، با دقت و تمرکز بالایی بدان پرداخته نمی‌شود.

1. grounded theory
2. constant comparison

گرایش‌هایی از تحلیل محتوا که بر استقرا مبتنی هستند به دلیل محقق محور بودن و مبتنی بودن نتایج تحقیق بر فهم فردی نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرند. ناتوانی محقق از فهم کامل متن و در نتیجه، ناتوانی وی در تشخیص مقولات کلیدی می‌تواند در دستاوردهای تحقیق، انحراف ایجاد کند و در نتیجه، اعتبار آن را کاهش دهد.

با در نظر داشتن ویژگی‌های تحلیل محتوای استقرایی اکنون به بحث از روش تحلیل محتوا با گرایش قیاسی پرداخته می‌شود.

ب) قیاس در تحلیل محتوای کیفی

تحلیل محتوای مبتنی بر قیاس، که برخی آن را "تحلیل محتوای هدایت شده" هم نامیده‌اند، همانند رویکرد قبلی کار خود را با آماده‌سازی اولیه برای تحقیق آغاز می‌کند، اما در مرحله سازماندهی، مسیر متفاوتی را در پیش می‌گیرد. استفاده از این رویکرد زمانی ضرورت می‌یابد که پیرامون موضوع تحقیق، دیدگاه‌های نظری گوناگونی وجود دارد، و هدف از انجام تحقیق، آزمون نظریه‌های پیشین و یا بسط آنها در یک زمینه متفاوت است. نظریه‌ها و ادبیات موجود در یک زمینه می‌تواند به پیش‌بینی متغیرها و روابط میان آنها کمک کند. از این رو، می‌توان فرایند مطالعه را به شکلی ساخت‌یافته‌تر و با بهره‌گیری از این دیدگاه‌های پیشینی هدایت کرد. دیدگاه‌های موجود به ما کمک می‌کند که به تعریف عملیاتی مفاهیم مورد نظر دست پیدا کنیم. این تعریف عملیاتی، مقولات مورد نیاز پژوهش را فراهم می‌آورد. تعریف عملیاتی از صفات مستتر در هر متغیر تشکیل شده و این صفت‌ها باید مانع‌الجمع و جامع باشند (بی، ۱۳۸۱: ۶۵۷).

مقولات اصلی که معرف موضوع مورد مطالعه هستند از تعریف عملیاتی، استخراج شده و در یک جدول قرار می‌گیرند. استفاده از تعریف عملیاتی و ایجاد فهرستی از مقولات، به معنای پذیرش همه جانبه رهیافت قیاسی نیست. در این جا می‌توان با توجه به هدف تحقیق، یک ماتریس مقوله‌بندی ساخت‌یافته و یا ساخت‌نیافته را ترسیم کرد

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۲۹

(Elo & Kyngas, 2007: 112). در حالت اول، ما با فرایندی کاملاً قیاسی مواجه هستیم، در حالی که در صورت دوم، این فرایند کار خود را با قیاس شروع می‌کند و سپس به استقرا پیوند می‌خورد.

سازماندهی اطلاعات: برای سازماندهی اطلاعات می‌توان از هر دو ماتریس ساخت یافته و ساخت نیافته بهره برد. با استفاده از یک ماتریس مقوله‌بندی ساخت یافته، همه داده‌ها مرور و در زیر مقولات مرتبط گنجانده می‌شوند. این کار می‌تواند همزمان با فرایند مرور داده‌ها و یا پس از پایان یافتن یک مرور اولیه صورت گیرد. در حالت دوم، برای بالا بردن اطمینان از صحت فرایند مقوله‌بندی، تمام متن مورد نظر، مرور و نکات کلیدی آن، برجسته شده و سپس با مراجعه دوباره به متن، مقولات مورد نظر به آنها اطلاق می‌شود. علاوه بر این، در استفاده از ماتریس ساخت یافته می‌توان دو رهیافت متفاوت را دنبال کرد. رهیافت اول، تنها به اجزایی از متن که با ماتریس سازگارند توجه نشان می‌دهد و آنها را زیر مقولات تعیین شده گرد می‌آورد. رهیافت دوم، به عکس، بر اجزایی از متن که با ماتریس مورد نظر در تعارض قرار دارند متمرکز می‌شود. این شیوه در مرحله بعد به ایجاد استقرایی مقولات جدیدی که در یک متن خاص وجود داشته و پیش از این مورد توجه نبوده‌اند منجر می‌شود.

انجام تحقیق با ماتریس ساخت نیافته، با رویکرد قیاسی آغاز می‌شود. این ماتریس صرفاً مقولات اولیه را برای مراجعه به متن در اختیار محقق قرار می‌دهد، اما وی ملزم به باقی ماندن در این چارچوب نبوده و تنها آن را به عنوان مبنایی برای کار خود در نظر می‌گیرد. در فرایند تحقیق و با توجه به داده‌های هر متن خاص، نسبت به بررسی مقولات اولیه، اصلاح آنها و همچنین اضافه کردن مقولات جدید اقدام می‌شود (Hsieu-Fang & Shannon, 2005: 1282).

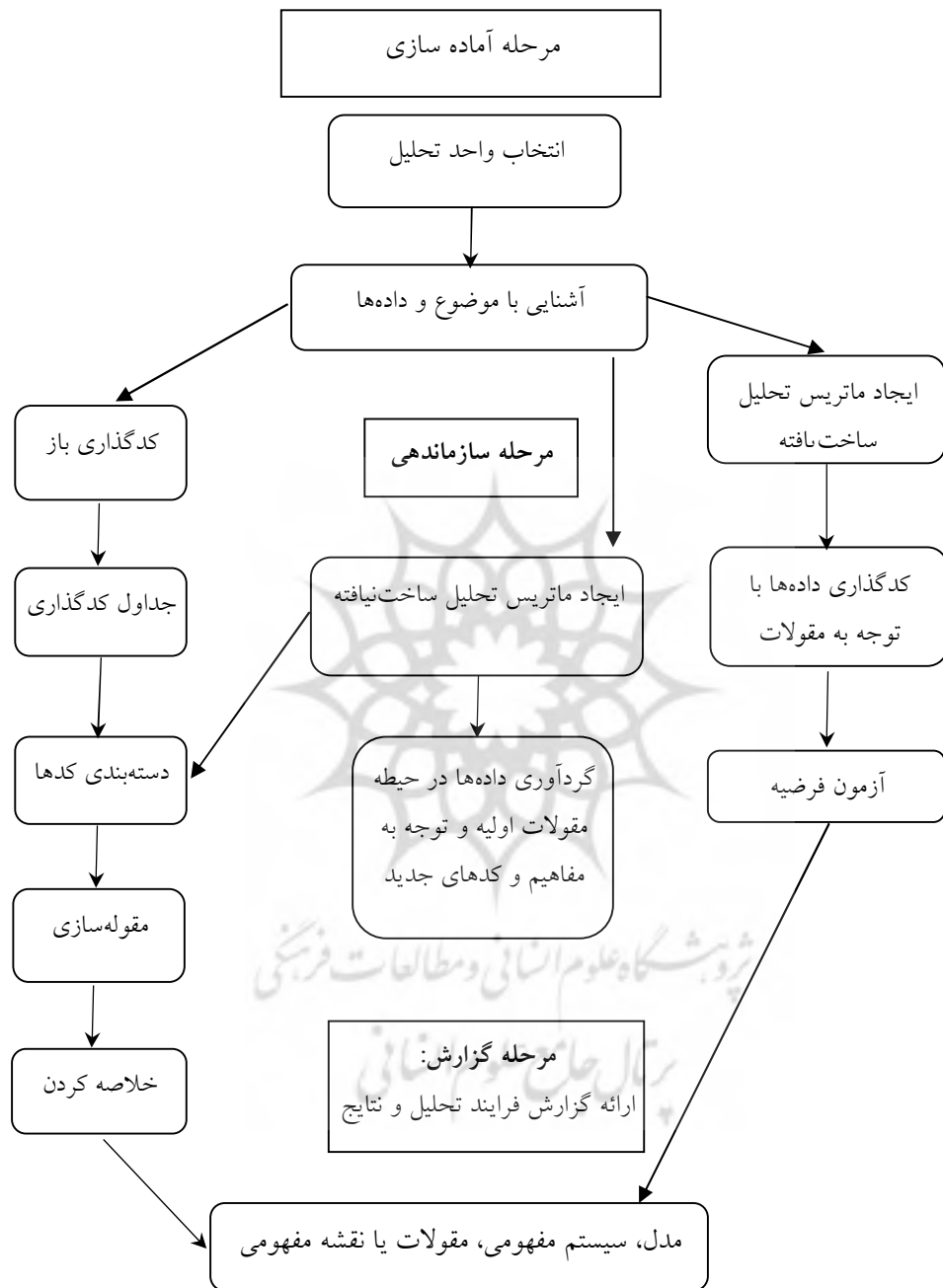
گزارش تحقیق: از آن‌جا که رهیافت قیاسی بر موضوع ابطال‌پذیری مبتنی است، فرایند تحقیقات قیاسی نیز به آزمون فرضیات برآمده از نظریه‌های اولیه منجر می‌شود. در مرحله گزارش این دست تحقیقات، اطلاعات گردآوری شده در راه آزمون فرضیه‌های

تحقیق به کار می‌روند تا روشن شود این فرضیه‌ها در متون بررسی شده، مورد تأیید قرار می‌گیرند یا رد می‌شوند. همچنین سایر مقولاتی که در ماتریس مقوله‌بندی اولیه وجود نداشت و در فرایند تحقیق شناسایی شدند، پس از سامان‌یابی به شیوه استقرایی می‌توانند برای تکمیل و اصلاح نظریه‌ها و فرضیه‌های اولیه در یک متن خاص به کار آیند. در جدول ۱، ویژگی‌های اصلی دو رهیافت قیاسی و استقرایی در تحلیل محتوای کیفی، نشان داده شده است.

جدول ۱- دو رهیافت اصلی در تحلیل محتوای کیفی

انواع تحلیل محتوای کیفی	شروع تحقیق با	تعریف کدها و مقولات	منبع کدها و یا مقولات
تحلیل محتوای استقرایی	مشاهده	در فرایند تحلیل داده‌ها	استخراج کدها از داده‌ها
تحلیل محتوای قیاسی	نظریه	تعریف کدها پیش از تحلیل و در خلال آن	استخراج کدها از نظریه و یا یافته‌های تحقیقی

نقد رهیافت قیاسی در تحلیل محتوای کیفی: یکی از مهم‌ترین نقدهایی که به رویکرد قیاسی در تحلیل محتوا وارد است، نظیر قیاس در دیگر روش‌ها، به محدود ماندن ذهن محقق در چارچوب اولیه، کم‌رنگ انگاشتن و یا نادیده گرفتن داده‌های متفاوت برخاسته از متن و همچنین احتمال تحمیل پیش‌فرض‌های ذهنی برخاسته از نظریه به داده‌ها مربوط می‌شود. همچنین کار بست این رویکرد به دلیل بالا بودن احتمال بی‌جوابی، یعنی نبود مصادیق مورد نظر در متن، با مشکلاتی روبه‌رو است. امکاناتی که برای ترکیب این رهیافت با استقرا در مراحل گوناگون پژوهش پیش‌بینی شده و در بالا به آن اشاره شد، می‌تواند به عنوان فرصت‌هایی برای رفع نقایص این رویکرد در نظر گرفته شود. شکل ۲، حرکت در مسیرهای استقرایی و قیاسی را نمایش می‌دهد.



شکل ۲- مراحل انجام تحلیل محتوا در دو مسیر استقرایی و قیاسی (Elo & Kyngas, 2007: 110)

ج) برخی رویکردهای تلفیقی در تحلیل محتوا

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، صحبت از رویکردهای پژوهشی استقرایی و قیاسی، تنها راجع به جهت‌گیری‌های ناب در عرصه اندیشه بوده و بیشتر به دنبال نمایش دو مسیر حرکت هستند. با تدقیق بیشتر می‌توان دریافت که هر پژوهشی در عمل می‌تواند ردپایی از انواع منطق‌های پژوهشی را در خود داشته باشد که البته ممکن است سهم یک منطق در آن، برجسته‌تر باشد. رویکرد تحلیل محتوای هدایت شده که پیش از این از آن سخن راندیم نمونه‌ای از ترکیب هدفمند استقرا و قیاس است. از سوی دیگر، لازم است به جایگاه رویکرد استفهامی در این روش نیز اشاره داشته باشیم. در واقع، استفهام در جایی که به گذر از سطح به دنیای معنایی کنشگران و پدیده‌ها راجع است می‌تواند خصلت اصلی هر پژوهش کیفی باشد. به عبارت دیگر، زمانی که خصلت روش کیفی با رویکرد استقرایی نزدیک دانسته می‌شود، هیچ‌گاه استقرای خام که صرفاً تکرار مشاهدات بیرونی را دنبال می‌کند مد نظر نیست و بیشتر، از استقرایی سخن گفته می‌شود که به نوعی در جستجوی معانی عمیق با استفهام پیوند خورده است. بویژه در رویکردهای تفسیری، با ترکیبی از استقرا و قیاس مواجهیم که در آن، حرکت میان استقرا و قیاس درگیر فرایندی استفهامی است که در آن "تنها گردآوری شواهد تجربی (استقرای خام) مد نظر نیست و حتی برخی شواهد ممکن است تجربی نباشند، مانند معانی، عواطف درک و جهان‌بینی کنشگران" و دستیابی به این جهان ذهنی خواه ناخواه پای رویکرد استفهامی را به تحقیق بازمی‌کند (محمدپور، ۱۳۸۹: ۱۲۶). اهمیت این ترکیب زمانی روشن‌تر می‌شود که به خاطر داشته باشیم در حال حاضر هیچ روش مدونی برای کاربست شکل ناب استراتژی پژوهش استفهامی وجود ندارد (بلیکی، ۱۳۸۴: ۳۱۳). البته شاید بتوان گفت که روش "نظریه‌مبنایی" شبیه‌ترین و نزدیک‌ترین روش برای محقق ساختن ایده‌های اندیشه استفهامی است؛ اگرچه در مواردی، با آن متفاوت می‌شود (همان: ۳۱۲) و همان‌گونه که پیش از این گفتیم یکی از اتهامات روش تحلیل

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۳۳

محتوای استقرایی نیز شباهت آن به روش نظریه مبنایی است. در هر حال با در نظر داشتن ناکارآمدی مرزبندی میان روش‌ها می‌توان جایگاه استفهام در تحلیل محتوا را این‌گونه خلاصه کرد که هر گاه روش تحلیل محتوای کیفی، از شکل پیشنهادی اولیه خود، یعنی حرکت خطی از مشاهده به داده تخطی کند و در هر یک از مراحل تحقیق بخواهد نوعی حرکت رفت و برگشتی میان داده و نظریه را آغاز کند و یا از پی مشاهده صرف، راه خود را به جهان ذهنی کنشگران مورد مطالعه بگشاید، به نوعی به حیطة رویکرد ابداکتیو ورود کرده است.

گرایش به این دست ترکیب را می‌توان در گونه‌ای از روش تحلیل محتوا یافت که با عنوان "تحلیل محتوای اتنوگرافیک" شناخته می‌شود. این روش، اصول تحلیل محتوا را در ترکیب با مبانی اتنوگرافی (قوم‌نگاری) قرار می‌دهد. اتنوگرافی به توصیف مردم و فرهنگشان می‌پردازد و بر مردمی که رفتار معنادار دارند متمرکز می‌شود. از این رو، تحلیل محتوای اتنوگرافیک، بر خلاف روش‌هایی که در آنها یک حرکت خطی و از پیش تعریف شده تفوق دارد، به کشف معانی رفتارها و خصلت تعاملی پدیده‌ها توجه نشان می‌دهد و در پی ظواهر اعمال و رفتار مردم، در پی شناخت انگیزه‌ها و معانی نهفته در کنه هر واقعه یا رفتار است. در این روش مقولات و متغیرهای اولیه‌ای، فرایند تحقیق را هدایت می‌کنند، اما مقولات و متغیرهای دیگری نیز در خلال تحقیق اجازه ظهور می‌یابند. در نتیجه، این تحقیق با در نظر داشتن معانی عمیق‌تر، جایی بین نظریه و داده حرکت می‌کند و در راستای تلفیق آنها قدم برمی‌دارد (Alteid, 1987: 65-68).

در انتهای این مقاله جا دارد از رویکرد تلفیقی دیگری نام ببریم که سعی دارد بر تمایز روش‌های کمی و کیفی فائق آید و آن، روش "تحلیل محتوای تجمعی" است (Hsieu-Fang & Shannon, 2005: 1281). در این روش همانند تحلیل محتوای کمی، محقق به شمارش کلمات، جمله‌ها و مفاهیم دست می‌زند، اما فرایند تحقیق در این جا متوقف نشده و به جای تمرکز بر فراوانی داده‌ها و ارائه تحلیل آماری از آن، محقق توجه خود را به استفاده از کلمات در هر بافت خاص معطوف می‌کند. دنبال کردن این هدف

موجب می‌شود که همانند سایر تحقیقات کیفی، داده‌ها در بستر ظهورشان و در رابطه با سایر عوامل اثرگذار درک شوند. با تمرکز بر محتوای پنهان در تحلیل محتوای تجمعی، یافته‌های حاصل از شمارش داده‌ها با در نظر گرفتن عوامل گوناگونی تعدیل می‌شوند، از جمله این که: چه معانی پنهان و آشکاری در استفاده از هر لغت یا مفهوم خاص، مد نظر است؟ هر یک از لغات و مفاهیم در چه شرایطی به کار برده شده و یا نشده‌اند؟ چه زمانی استفاده مستقیم و یا غیرمستقیم آنها ترجیح داده شده است؟ در یک بافت خاص از یک مفهوم، چه استنباطی وجود دارد؟ و این که چه عوامل مؤثر احتمالی در یک زمان، تمرکز بیشتر و یا کمتر بر یک موضوع را رقم زده‌اند؟ چنین رهیافت تلفیقی که داده‌ها را شمارش می‌کند و نتایج حاصل از آن را با توجه به مقتضیات تحقیق، مورد تفسیر قرار می‌دهد، به دنبال بهره بردن همزمان از مزایای تحقیق کمی و کیفی است.

رویکردهای تلفیقی در بسیاری از دیگر گرایش‌های تحلیل محتوا و در اشکال و سطوح گوناگون مشاهده می‌شود. توجه و تمرکز بر هر کدام از این گرایش‌ها می‌تواند به عنوان ابزار و شیوه مناسبی برای آموختن وجهی از کاربردهای تحلیل محتوا در تحقیقات به کار آید.

جمع‌بندی

در این نوشتار مختصر تلاش شده است نوعی تصویر از روش تحلیل محتوای کیفی با رجوع به منطق‌های پژوهشی استقرا و قیاس ارائه شود. با توجه به اینکه در هر حیطه اندیشه‌ای، بنیان‌های فکری می‌توانند هادی و راهنمای صورت‌های اندیشه باشند، به نظر می‌رسد این منطق‌های پژوهشی می‌توانند در مقایسه با صورت‌های گوناگونی که از تحلیل محتوا ارائه شده است به عنوان امری پیشینی و هدایت‌کننده در نظر گرفته شوند. این دو رویکرد در این جا به عنوان دو الگوی عام نظری معرفی شده‌اند تا بتوان ویژگی‌ها و الزامات هریک را به روشنی بیان کرد و در برخورد با پژوهش‌هایی که در عمل به

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۳۵

انجام رسیده‌اند روشن است که جستجوی پژوهشی که تمام و کمال از اصول یک منطق پیروی کند و هیچ ردی از منطق‌های پژوهشی دیگر در آن به چشم نخورد، امری دشوار خواهد بود. همچنین در این میان نباید از منطق پژوهشی استفهامی غافل بود که بر فهم جهان معنایی و ذهنی کنشگران نظر دارد و در ترکیب با دو منطق مورد نظر این پژوهش می‌تواند محقق را از کاربست صورت خام و ابزاری دو رهیافت مورد نظر دور کند و آنها را به بنیان روش‌های کیفی که گذر به سطوح عمیق‌تری از واقعیت است رهنمون سازد.

در این پژوهش برای انجام هدف اصلی که شناساندن دو رهیافت استقرا و قیاس در تحلیل محتوای کیفی است، در ابتدا دو رویکرد کمی و کیفی در تحلیل محتوا را از هم متمایز ساختیم و در ادامه، کوشش شد نشان دهیم برخلاف تصور غالبی که وجود دارد و روش تحلیل محتوای کیفی را ضرورتاً استقرایی می‌داند، امکان کاربرد دیگر منطق‌ها و به خصوص قیاس نیز در این روش وجود دارد و یک صورت کاربردی در این روش، جایی تحقق می‌یابد که این دو منطق با یکدیگر پیوند بخورند. حرکت جداگانه در رویکرد قیاسی و استقرایی و تأکید بر هر کدام، نقاط قوت و نیز کاستی‌هایی را برای پژوهش به همراه دارد. از امتیازات رویکرد استقرایی می‌توان به امکان کسب مستقیم اطلاعات از دل داده‌ها و جلوگیری از تحمیل مقولات از پیش تعیین شده به متن نام برد. با این حال، این رویکرد نتوانسته است مرزهای دقیقی با سایر روش‌های مشابه ایجاد کند. رویکرد قیاسی در مقابل، از امکان بهره‌گیری از دستاوردهای تحقیقات پیشین برخوردار است. با این حال در این شیوه این خطر وجود دارد که فرد بیشتر به دنبال شواهدی بگردد که چارچوب نظری اولیه او را تأیید کنند و در نتیجه، از بررسی همه‌جانبه متن در زمینه مورد بررسی غافل بماند.

کاستی‌هایی از این دست، محقق را بر آن می‌دارد که با آگاهی به معایب و مزایای هر رویکرد و با توجه به هدف تحقیق، درباره فرایند تحقیق تصمیم‌گیری کند. حرکت بین استقرا و قیاس و بهره‌گیری از هر دوی آنها می‌تواند به رفع نقایص احتمالی در فرایند پژوهش کمک کند. روش تحلیل محتوای کیفی و برخی از گونه‌هایی که از دل

این روش پرورانده شده‌اند، دارای این خصوصیات مثبت هستند که امکان این ترکیب و استفاده از منطق‌های پژوهشی گوناگون در آن فراهم آمده است.

منابع

- بی، ازل. (۱۳۸۱)، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمه: رضا فاضل. تهران: سمت.
- بلیکی، نورمن. (۱۳۸۹)، *استراتژی‌های پژوهش اجتماعی*، ترجمه: هاشم آقا بیگ پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- بلیکی، نورمن. (۱۳۸۴)، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران: نشر نی.
- چالمرز، آلن اف. (۱۳۸۹)، *چیستی علم*، ترجمه: سعید زیبا کلام، تهران: سمت.
- کوزر، لوئیس. (۱۳۸۳)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ یازدهم.
- محمدپور، احمد. (۱۳۹۰)، *روش تحقیق کیفی، ضد روش ۲*، تهران: جامعه‌شناسان.
- محمدپور، احمد. (۱۳۸۹)، *روش در روش*، تهران: جامعه‌شناسان.
- هولستی، ال-آر. (۱۳۸۰)، *تحلیل محتوا در علوم اجتماعی و انسانی*، ترجمه: نادر سالارزاده امیری، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- Altheid, David I. (1987). Ethnographic Content Analysis. *Qualitative Sociology*. 10. Spring 1987
- Berelson, Bernard (1971). *Content Analysis in Communication research*. NewYork: Hafner
- Elo, Satu & Kyngas, Helvi (2007). The Qualitative Content Analysis Process. *Journal of a Advanced Nursing*. 2008. Wiley online library

تحلیل محتوای کیفی از منظر رویکردهای قیاسی و ... ۱۳۷

- Giles, David (2002). *Advanced Research Method in Psychology*. London: Routledge
- Holloway, Immy (1997). *Basic Concepts For Qualitative Research*. London: Blackwell
- Holloway, Immy & Wheeler, Stephanie. (1996). *Qualitative research in nursing*. London: Blackwell
- Hsiu-Fang, Hsieh & Shannon, Sarah. E. (2005). Three Approaches To Qualitative Content Analysis. *Qualitative Health Research*. November. 2005
- Jankowski, Nick & Jensen, Klaus Bruhn (2002). *A Handbook of Qualitative Methodologies For Mass Communication*. London: Routledge
- Kohlbacher, Florian (2006). The use of qualitative content analysis in case study research. *In Qualitative Social Research*. Volume 7. No 1
- Kracauer, Siegfried (1952). *The Challenge of Qualitative Content Analysis*. www. Jstor. org
- Mayring, Philip (2000). Qualitative content analysis. *Qualitative Social Research* Volume 1. No 2
- Mayring, Philip (2003). In: *A Companion To Qualitative Research*. Edited by Uwe Flick, Ernest Von Kardorff and Ines Steinke. London: Sage
- Neuendorf, Kimberly A. (2002). *Content Analysis Guidebook*. London: Sage publication
- Patton, Michael Quinn (1990). *Qualitative Research and Evaluation Methods*. London: sage
- Thomas, David R. (2006). A General inductive approach for qualitative data analysis. *American Journal of Evaluation*. Vol 27. No. 2

- Wilkinson, David & Birmingham, Peter (2003). *Using Research Instruments: A Guide for Researchers*. London: Routledge
- Zhang, Yan & Wildemuth, Barbara M. (2007). *Qualitative Analysis of Content*. In ils. Unc. Edu

